

متن پرسش

با سلام و تشکر فراوان و آرزوی توفیقات روز افزون. استاد گرامی، من دختری مجرد هستم. مذهبی (انشا...) درسم تمام شده و در حال حاضر شغلی ندارم. اکنون با اینکه میدانم وقت گرانبهایتان خیلی پر است و سرتان خیلی شلوغ اما میخواستم خواهش کنم مانند یک پدر دلسوز به حرفهایم گوش دهید و مرا از کمک، دعا و راهنمایی خود بهرمنند سازید. راستش وقتی نوجوان بودم به مباحث اخلاقی و اعتقادی بسیار علاقه مند بودم. در جلسات مذهبی شرکت میکردم و لذت می‌بردم و خوشنود بودم که خداوند مرا به این سمت هدایت فرموده و از جوانهایی نیستم که به دنبال شهوترانی و رابطه با جنس مخالف هستند. خود را از این مسایل کنار می‌کشیدم و یقین داشتم خداوند به وقتش همسری خوب و دوست داشتنی مرحمت میکند. وقتی وارد دانشگاه شدم برایم مهم بود که دینم را فدای دنیایم نکنم و به بهانه‌ی علم و شرکت در محافل سیاسی و علمی و فرهنگی، اختلاط با پسرها را که بعضاً میدیدم رابطه‌ی راحتی و صمیمانه با دخترهای جمع خود دارند، مجاز ندانم. گرچه چون از لحاظ علمی ممتاز بودم و از لحاظ فکری خلاق از طرف دوستانم پیشنهاد میشد که شرکت کنم ولی چون دینم در اولویت بود و میدانستم نمیتوانم جو را عوض کنم رد میکردم. اینها را گفتم که بدانید به لطف خداوند از جمله دخترانی نبودم که به راحتی و یا حتی به قول بعضیها برای پیدا کردن شوهر! دست به اینگونه روابط میزنند. همیشه تفکرم این بود که خداوند فاضل و کریم است و مهربان و اوست که همه کاره است. اگر بخواهد مقام و مرتبه‌ی علمی بدهد بدون شرکت در این جمع‌ها هم میدهد و اگر به او بسپاری و از او که صاحب همه چیز است تقاضا کنی، همسری نصیبت میکند که فکرش را هم نمیکردی. وقتی فارغ التحصیل شدم و خودم را آماده‌ی ازدواج یافتم، تقاضایم را با خدا مطرح کردم. ولی تا کنون که در آستانه‌ی ... سالگی هستم و درخواستم از قادر متعال هنوز ادامه دارد خواستگار مناسبی نداشته‌ام. خیال نکنید دچار وسواس شده‌ام، خیر. واقعا مساله‌ی کیفیت را مد نظر قرار میدهم. من خانواده‌ی مذهبی، تحصیلکرده و با فرهنگی دارم. خودم خوش قیافه و خوش برخورد هستم. استعداد هنری زیادی دارم. همه‌ی دوستانم و بسیاری اطرافیان مرا خیلی دوست دارند و از بامن بودن احساس لذت میکنند. نمیدانم چرا خداوندی که در دعاهای فراوان مثل ابو حمزه و دعای افتتاح و بسیاری دعاهای دیگر او را همه کاره و قادر و بسیار مهربان میخوانیم اینطور کار ازدواج مرا به غیر خود سپرده. همه میگویند شما متولدین ۶۰ تا ۶۴ جمعیتتان زیاد است و همه همینطورید و ...، اما من سابقا از این حرفها خنده‌ام میگرفت و میگفتم خدایی که گفته اگر همه‌ی مردم دنیا سوزن فروش بودند من رزق آنها را میدادم چطور در زیادی جمعیت ما در مانده شود! استاد عزیز از هر روشی بگویید

در خانه اش رفته ام و گاهی مطمئن بودم به اجابت. احساس تنهایی شدید میکنم. احساس نیاز به زندگی مستقل. احساس نیاز به یک همسر خوب، یک همسفر. شرایط برایم سخت و دلتنگ کننده شده. نمیدانم چه کنم. چون همه چیز را به اراده ی خدا میدانم احساس میکنم دارد مرا امتحان میکند. آیا خدا بنده هایش را که با کمال ناامیدی از غیر به او پناه میبرند با بی پناه گذاشتنشان امتحان میکند؟ آیا میخواهد صبرم را بالا ببرد یا همه ی اینها اوهام من است و او اصلا کارهای دنیا را به مردم دنیا واگذار کرده و من باید به راههایی متصل شوم که نه تنها در شان خودم و خانواده نیست، همیشه هم آنها را امید به غیر میدانستم (منظورم سپردن به راوی و بنگاه های ازدواج است). استاد گرامی چرا خداوند اینطور سفت تو ذوق من زد. منی که همیشه به همه میگفتم بسپار به خدا. این همه جوان خوب تو این جامعه. من نمیشناسم اما خدا که میشناسه. من چه کار کنم. احساس میکنم با این همه استعدادی که دارم، دارم هرز میرم. آیا اعتقاداتم که همیشه هم برایشون مثال عینی میدیدم اشتباه بوده؟ با تشکر فراوان

متن پاسخ

باسمه تعالی، علیک السلام: حافظ میگوید: « فرصت شمر طریقه رندی که این نشان... چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست» باورت آمد که اگر کارهای خود را به خدا واگذاری، خدا هم آن کار را به عهده میگیرد و چه خوب باوری است و ولی بیشتر از آن را گویا باور نکردهای که اگر خود را به خدا واگذار کردی که به جای این که او کارهای تو را انجام دهد، آنچه خدا برایت مقدر کرده است را بپذیری؟ گفت: «گر به هر زخمی تو پر کینه شوی..... پس کجا بی صیقل آینه شوی؟» نه خانم محترم! آن عقاید پاک اوهام نبود بلکه خدا خواست بگوید تو با قیافه ی پسندیدنی و ذوق هنری و تحصیلات عالیه برای خودت نقشه کشیده ای ولی ما نقشه های دیگری برایت داریم. «اوهام» آن فکریایی است که برای خود تنظیم کرده ای و «حق» آن نوع زندگی است که خداوند برای شما تقدیر کرده است، ولی شما جرأت رفتن به سوی آن زندگی را ندارید. در آخر دعای ابو حمزه عزیز از خدا می خواهید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِي بِي مَا قَسَمْتَ لِي.» خدایا از تو می خواهم ایمانی به من عطا کنی که مباشر و همراه قلب من باشد، و یقینی به من عطا کن که بدانم به من نمی رسد مگر آنچه را که تو خدای مهربان برای من ثبت کرده ای، و مرا به آنچه قسمت ام کرده ای راضی بگردان. از کجا که خداوند حکیم مهربان راه دیگری را برای شما مقدر کرده، ولی شما از راهی که خود برای خود می خواهید چشم بر نمی دارید و همواره همان آرزوها را دامن می زنید. با ناکام کردن شما نسبت به آن برنامه دارد می گوید: «گوش دل را یک دمی این سو بیار... تا بگویم با تو از اسرار یار» آری بر آن عقیده ی پاک و متعالی پایدار باشید و اجازه بدهید دست خدا تا بهشت را روبه روی شما بگشاید. فرصت سیر در معارف الهی و آیات ربانی را از دست ندهید که همیشه این فرصت نمی ماند. موفق باشید